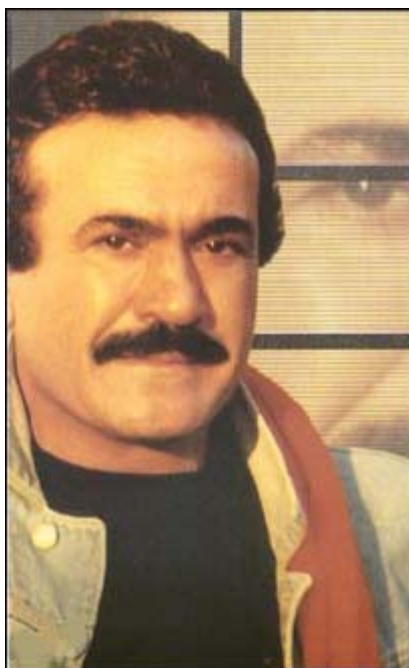


نگاهی به کتاب 'خنیاکر در خون' به بهانه سالروز درگذشت فریدون فرخزاد

محمود خوشنام
کارشناس موسیقی



فریدون فرخزاد (1317-1371)

در آستانه سیزدهمین سالروز قتل فریدون فرخزاد، شاعر، ترانه خوان و شومن معروف ایرانی، میرزا آقا عسگری (مانی)، شاعر مقیم آلمان، جنگی را در شناخت و بزرگداشت او انتشار داده است با عنوان "خنیاکر در خون".

این مجموعه در چهار فصل اصلی تنظیم شده است: مطالبی در شناخت او، گزارش که درباره قتل تکان دهنده او، حرف ها و سروده های او و سرانجام آن چه دیگران در باره او گفته یا سروده اند.

"مانی" در دیباچه "خنیاکر در خون" می گوید که فریدون فرخزاد را هیچگاه از نزدیک ندیده و با او آشنایی و تماس نداشته، با این همه، پس از قتل او، زمانی که سخن گفتن از او در میان گروه هایی از خشکه مقدسان انقلابی راست و چپ نما، امر ناخوشایندی به حساب می آمده به دفاع از او پرداخته است.

مانی در هیئت دبیران کانون نویسندگان در تبعید نیز شاهد بود که در بیانیه هایی که در باره کشتار اهل قلم، انتشار می یابد، نامی از فریدون فرخزاد به میان نمی آید. به همین سبب نیز اینگونه بیانیه های "غیر عادلانه" را امضاء نکرد. چون به باور او "دفاع از آزادی باید دفاع از آزادی همگان باشد... به محدود به شاعران خودی و چپ..."

مانی سپس به ستایش از شخصیت هنری فرخزاد می پردازد و او را با "ویکتور خارا" شاعر انقلابی شیلی مقایسه می کند و حتی او را در جایی فراتر می نشاند. چون خارا اگر شاعر و آوازخوان بوده، فرخزاد علاوه بر آن، شومن و هنرپیشه نیز بوده است. بعد می افزاید که "او مثل خودش بود، خودش بود، فریاد فروخورده ملتی بود..."

زندگی

از دیباچه ستایش آمیز مانی که بگذریم به گفتگویی می رسیم که اسماعیل جمشیدی در سال 1349 با فریدون داشته و در مجله سپید و سیاه انتشار داده است. فریدون در این گفتگو با زبانی ساده و صمیمی و به کوتاهی از زندگینامه خود می گوید.

چند نمونه از ترانه های فریدون فرخزاد

[شهر من](#)

[بهار](#)

[بخوان، بخوان](#)

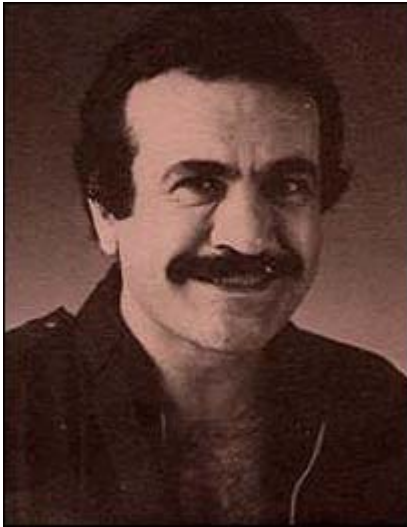
در پانزدهم مهر 1317 در "چهارراه گمرک تهران، زاده شده" در دبستان رازی و دبیرستان دارالفنون، درس خوانده و بعد رهسپار آلمان و اتریش شده، در وین و مونیخ و برلین حقوق سیاسی خوانده و رساله اش را درباره تاثیر عقاید مارکس بر کلیسا نوشته است.

در سال 1962 در "آکسفورد با آنیا بوچکوسکی" زنی که اهل نتاثر و ادبیات بوده

آشنا شده و به قول خودش "بیرون از آکسفورد با او ازدواج کرده است!" فرزند نخست، "اوفلیا" متاسفانه از دست رفته و فرزند دوم "رستم" خوشبختانه بر جای مانده است.

فریدون فرخزاد از نوجوانی به شعر و سرودن آن علاقه داشته و ازدواج با "آنی" او را در کار شعر جدی تر ساخته است. شعر هایش را به زبان آلمانی برای روزنامه "زود دویچه" و نیز مجله دو زبانه "کاو" فرستاده که پیش از او شعر های "سیروس آتابای" را نیز انتشار داده بودند. چیزی نمی گذرد که "مارتین والسر" نویسنده معروف، یازده شعر او را برای انتشار در یک جنگ ادبی که انتشارات "زورکامپ" قصد چاپ آن را داشته برگزیده است.

فریدون سر انجام در سال 1964 نخستین مجموعه شعر مستقل خود را با عنوان "فصل دیگر" انتشار داده که تحسین بعضی منتقدان معروف را برانگیخته است. شاعر معروف آلمان "یواهنس بوبروفسکی" پسگفتاری برای "فصل دیگر" نوشته که در توفیق آن موثر افتاده است.



پنج ماه بعد از انتشار "فصل دیگر" جایزه ادبی شعر برلین را نیز از آن خود ساخته که اعطای آن با سخنرانی بوبروفسکی همراه بوده است. او از جمله گفته است: "فریدون فرخزاد - و نیز سیروس آتابای به ما نشان می دهند که دنیای آکنده از وحشت جنگ هندز جای زیستن است..."

فریدون فرخزاد چند سالی عضو آکادمی ادبیات جوانان مونیخ بوده و در سال 1966 به رادیو تلویزیون این شهر نیز راه پیدا کرده است. در رادیو سلسله برنامه هایی همراه با طنز و توام با موسیقی خاورمیانه، از جمله ایران تهیه می کرده و در تلویزیون مجموعه فیلم رنگی "خیابان های آلپ" را ساخته است.

بعد رفته است به سراغ موسیقی فولکلور ایران و را بهره گیری از ترانه های بومی، "نوعی موسیقی مدرن" فراهم آورده و با همان در جشنواره موسیقی "اینسبروک" در اتریش جایزه اول را از آن خود ساخته است (1967).

پرسشی که هنوز پاسخی در خور پیدا نکرده این است که چرا فریدون فرخزاد با این همه توفیقی که در محافل فرهنگی آلمان به دست آورده ماندن را تاب نیاورده و به ایران بازگشته است. شاید مرگ ناگهانی خواهرش، فروغ فرخزاد در این تصمیم نقش ایفا کرده باشد.

به هر حال فریدون فرخزاد همه ساخته های خود را در تحصیل و در حرفه رها کرده به ایران بازگشته و بیش از هر چیز به دنبال کار ترانه خوانی رفته و نیز دست اندرکار برگزاری شوهای سرگرم کننده رادیویی و تلویزیونی شده و به این ترتیب سرودن شعر به حال تعلیق در آمد.

شعرهای آلمانی

حسین منصور، پسر خوانده فروغ فرخزاد و دوست نزدیک فریدون فرخزاد که شعرهای آلمانی او را به فارسی برگردانده و در "خنیاکر در خون" انتشار داده می گوید: "بدون اغراق می توان ادعا کرد که اگر فریدون در آلمان مانده و به کار شعر ادامه داده بود، امروز از چهره های شناخته شده شعر معاصر آلمان به شمار می آمد. نمونه هایی از شعرها را به نقل می آوریم:

تابستان/ پرستویی تشنه بود/ که سراب ها او را کشتند
پاییز/ فصل غم انگیز کتابی بود/ که من آن را تا به آخر خواندم

اینک اما، یا از این گستره بی خون باید گذشت / و سراغ داس های تتیل را گرفت
یا دستکش سیاه به دست کرد/ و زمستان را / قدری گرما ارزانی داشت (فصل دیگر)

سرزمین من/ سرزمین گل و بلبل/ گل های پژمرده/ بلبلان خاموش.... (سرزمین من)

لشکر رنگ ها/ به هم پیوسته اند/ تا بر حلقه های زیر چشم روز/ پیروز شوند (فرش ایرانی)

کبوتر سپید/ مانند واژه صلح/ در زبان ها زنده است/ کبوتر سیاه/ کبوتر نیست/ هرگز وجود ندارد/ تنها رنگی است سیاه..!
(جدا سازی نژادها)

شعرهای فارسی



فروغ فرخزاد، خواهر فریدون فرخزاد تاثیر فراوانی بر روی داشت

بیست سالی باید می گذشت، انقلابی برپا می شد و فریدون فرخزاد ناگزیر به برونمرز می آمد تا در هوای آزاد از نو به دامان شعر پناه ببرد.

در اوایل 1989 بود که مجموعه ای تازه از او، این بار به فارسی، در لس آنجلس انتشار یافت. عنوان نوآورانه ای داشت: "در نهایت جمله آغاز است عشق!" فریدون فرخزاد خود در مقدمه مجموعه می گوید این عنوان را "فرهنگ فرهی" برایش انتخاب کرده "از انسان های معدودی که در خلوت اشعار مرا می خوانند و بعد می افزاید هدفش از این کار ها این است که "در طول این راه پر از درد و رنج و مشقت، چیزی به بار فرهنگی مردم بیفزاید: "برای آن که بیفزایم، باید از خود بکاهم، شاخه ها و برگهای زائد را ببرم ... و به جای سیری شکم...گرسنگی را بیاموزم" و "نمی خواهم عکس روی جلد مجله ها باشد می خواهم کلام در ذهن مردم باقی بماند" پس "قدم برمی دارم تا شاید روی راه اثری باقی بگذارم.."

سرخوردگی فریدون فرخزاد از زندگی در غربت و به ویژه از "تهرانجلس" بازتاب خشمگینانه ای در

مقدمه مجموعه دارد: "این جا، شهر نیست، جنگل است. شوره زار است، کویر است، مرداب است و

بوی تعفن آن جهان را پر کرده است! شاید کتاب

من نسیم معطری باشد به مشام جان های خسته از خیانت و جنایت!" و "خجالت می کشم که چاپ اول کتابم در لس آنجلس منتشر می شود...!"

با این همه، شهرهای "در نهایت" از نظر محتوا و نیز شیوه بیان ضعیف تر از شعر های آلمانی او جلوه می کند و به نظر می رسد این سرنوشت شعر بسیاری از شاعران دور مانده از وطن باشد. در بهترین شعرهای مجموعه که غالباً با لایه هایی از عرفان درآمیخته تاثیر فروغ را آشکار می بینیم:

تا تو در من ساکنی، من چیستم
من به جز شکل انسان نیستم!
من سبک ابری بدون ریشه ام
من رها، در وسعت اندیشه ام
اختیاری نیست در جوهر مرا
آن من دیگر دهد گوهر مرا
باورم، بار ظریف ذهن توست
پاسخ بگذارم پر از پندارتوست
(تصویر تو)

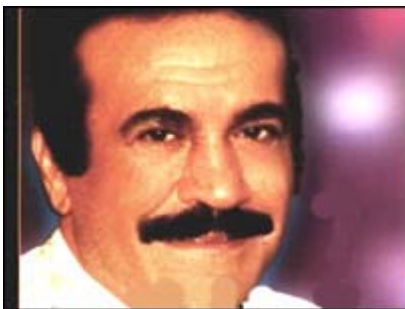
در شعری که نامش را به مجموعه داده نیز همان لایه ها و تاثیر ها را می بینیم:

از سخن چون عشق می ماند زما
پس رها کن خوبشتن را در صدا
چون صدا عشق است و پرواز است عشق
در نهایت جمله آغاز است عشق!

فریدون در شعری دیگر به جهان بی عشق و قهرمان امروز ما نگاه می کند و در سوگ امیدهای خود می نشیند:

دیگر عشقی عیان نمی بینم
عاشقی در جهان نمی بینم
در سر پرده قساوت ابر
ذره ای آسمان نمی بینم
قهرمانان، شبانه پژمردند
سروری قهرمان نمی بینم
زین غزل های روزگار خزان
وصف ملک کیان نمی بینم!
در جریانی که بعد می آید
جز غم این زمان نمی بینم...
(درد من)

شعر و ترانه



فریدون فرخزاد، در کار ترانه و شومنی نیز می کوشید شیوه ای ویژه خود داشته باشد. بخش هایی که از شعرهای او به کاباره های سیاسی اروپایی شباهت داشت در **لاپلای تکه های سرگرم کننده انتقاد هایی را از سیاست های روز - البته تا آن جا که مجاز می نمود می گنجانید. خود او گفته است " همیشه سعی می کنم مردم را در یک برنامه سه ساعته تلویزیونی که پر از خنده و شوخی و آواز و رقص است متوجه مطالبی بکنم که ارزش دارد بر روی آن ها فکر بشود..."** در " خنیاگر در خون" متن یکی دو تا از شو های فریدون نیز به عنوان نمونه آمده است.

و اما در زمینه ترانه پردازی گاه ملودی های روز یا خاطره بر انگیز غربی را در پیوند با شعر فارسی می خواند مثل "آداجیو" و یا " آیا برامس را دوست دارید؟" و گاه ترانه هایی را که خود می ساخت یا دست کم متن آن ها را خود سروده بود مثل "آواز خوان، نه آواز" و "شهر من تهران".

فریدون فرخزاد دو سه آهنگی را نیز در پیوند با عاشقانه های فروغ خوانده که در زمره بهترین های اوست. در "خنیاگر در خون" متن شش ترانه او بدون هیچ شرح و توضیحی به نقل آمده است. از جمله "شرقی غمگین" که متن آن از ایرج جنتی عطایی ترانه سرای معروف است.

ایرج جنتی عطایی البته متن های دیگری نیز برای فریدون فرخزاد سروده که خود در نامه کوتاهی که برای مولف کتاب فرستاده به آن ها اشاره کرده است.

فریدون فرخزاد در سال های پایانی زندگی از سر خشم و سر خوردگی شعر را به جایگاه شعارهای مستقیم سیاسی تبدیل کرد که اگر هم از نظر گروهی و سیاسی بردی پیدا می کرد روح شاعرانه خود را از دست می داد. شاید البته در آن شرایط ویژه سیاسی عاطفی که او به سر می برد حق با او بود.

فقط عشق

در "خنیاگر درخون" مطالب متنوع دیگری نیز آمده است: شعر و سوگنامه ای از پوران فرخزاد، خواهر بزرگ تر او، شعر و خاطره ای از ناهید باقری، شاعر مقیم اتریش، شعر و مطلبی از میرزا آقا عسگری، شعری از اسماعیل خویی، متن سخنرانی تند و تیز فریدون علیه نظام اسلامی در رویال آلبرت هال لندن، چند نامه از فروغ به او و گزارش هایی در زمینه سازی های مربوط به قتل او

